# 950117-731

**‌‌‌‌‌‌‌‌‌سه‌شنبه – جلسۀ 105**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

راجع به بحثی که در جلسات قبل مطرح کردیم و با استفاده از صحیحه عیص و صحیحه محمد بن مسلم پذیرفتیم که برای بیتوته نیمه دوم کافی است که صبح را در منی باشد و لو روایت جمیل سندش تمام نباشد موافقت کردیم با آقای زنجانی اما یک اشکالی هست آن مانع می‌شود از التزام به این مسلک. و آن این هست که ممکن است کسی بگوید که ظاهر صحیحه معاویة بن عمار این است که نیمه شب که شد شما مخیری بین سه کار. لاینتصف اللیل الا و انت بمنی الا ان یکون شغلک نسکک او قد خرجت من مکة. یا در منی باش یا مشغول مناسک حج در مکه باش یا از مکه بیرون بیا، موقع نیمه شد در مکه نمان.

[سؤال: ... جواب:] ان خرجت اول اللیل فلاینتصف اللیل الا و انت بمنی الا ان یکون شغلک نسکک او قد خرجت من مکة. نیمه شب باید برگردی منی شما که نیمه اول را در منی نبودی. مگر مشغول مناسک حج باشی یا از مکه خارج شده باشی نیمه شب. دیگر لازم نیست منی بیایی. از مکه خارج اگر شدی نیمه شب شد، اصرار نداشته باش که بیایی منی.

حالا اگر مکه هم مکه قدیمه بگوییم که آقای خوئی فرموده و از بعضی از روایات هم استفاده می‌شود، تجاوز عقبة المدنیین که حد مکه قدیمه بوده، از مکه قدیمه بیرون آمده باشی، موقع نیمه شب چه اصراری است که بیایی منی؟ آن روایات مثل صحیحه عیص می‌گوید اذان صبح را باید در منی باشی. اذان صبح حسابش جدا است. فلاینفجر الصبح الا و انت بمنی. اما نیمه شب یا در منی باش یا مشغول اعمال حج باش یا از مکه خارج باش.

و لذا این احتمال هست. برای این جهت ما احتیاط می‌کنیم که کسی که در مکه هست و مشغول اعمال هم نیست، قبل از نیمه شب از مکه خارج بشود. مگر نیمه اول منی را درک کرده باشد. اما اگر نیمه منی را درک نکرده یا بیاید منی یا لااقل از مکه خارج باشد و نیمه شب را در مکه سپری نکند. ولی اگر خارج مکه بود در نیمه شب، او بتواند اذان صبح خودش را برساند به منی و مشکلی ندارد.

[سؤال: ... جواب:] بله از مکه که خارج بشود نیمه شب دیگر مهم نیست؛ برای اذان صبح خودش را برساند منی قبول است.

[سؤال: ... جواب:] و ان خرجت بعد نصف اللیل فلایضرک ان تصبح بغیرها. او برای کسی است که نیمه اول را در منی بوده. او هیچ؛‌ او اصلا حسابش جدا است و ما با او مشکلی نداریم. ... اگر نیمه شب مشغول اعمال شد، نیمه شب مشغول اعمال بود دیگر اصراری نداریم. اذان صبح برود منی. ... حالا عرفا اگر نیمه شب شغلک نسکک مانع شد اشتغال به نسک که نیمه شب را در منی باشد، او دیگر همان اذان صبح را در منی باشد. اما این‌که بیاید بدون اشتغال به نسک بگوید اذان صبح را می‌روم منی، این خلاف ظاهر این صحیحه معاویة بن عمار است.

راجع به استثنائات وجوب مبیت به منی، استثناء اول این بود که معذور اگر بود در مبیت به منی مثل مریض و ممرض و خائف جائز است ترک بیتوته.

راجع به ممرّض ما عرض کردیم اگر واقعا این ممرض و این پرستار واجب است پرستاری کند از این بیمار، حفظ نفس محترمه متوقف است بر آن، که بحثی نیست. اما اگر صرفا برای رفع حرج از این بیمار یا رفع ضرر غیر محرّم می‌خواهد پرستاری کند، اگر برود منی این بیمار به حرج می‌افتد، این بیمار مختصری بیماری‌اش طول می‌کشد، چند روزی بیشتر در بستر بیماری است، و این پرستار نه خودش به حرج می‌افتد نه خودش متضرر می‌شود از آمدن به منی ما مجوزی پیدا نکردیم برای این‌که به این پرستار تجویز کنیم ترک بیتوته در منی را.

مثل این می‌ماند که یک کسی، یک پزشکی است، نماز آیات بر او واجب شده مثلا. یا نماز فریضه می‌خواهد بخواند باید برود وضوء بگیرد یا غسل کند برود نماز فریضه بخواند. یک بیماری را آوردند برای معاینه. حالا این بیمار خیلی ناله دارد می‌کند. هر چی این پزشک برود سر این بیمار این بیمار بیشتر درد می‌کشد. اگر این بیمار بگوید آقای پزشک چکار می‌کنی؟ طلبه هم هست این بیمار. می‌گوید من به حرج می‌افتم از این‌که تو نیایی من را معالجه کنی. آن پزشک حق دارد که بگوید تو به حرج می‌افتی. حرج تو رافع تکلیف من هست به نماز؟ من که به حرج نمی‌افتم.

و لذا عرض کردیم آقای خوئی در بحث احتیاج زن برای معالجه طبیب مردفرموده اگر ما بودیم و قاعده جواز نظر را برای این طبیب نمی‌توانستیم اثبات کنیم. جواز کشف را بر این بیمار اثبات می‌کردیم با لاحرج، لاضرر، رفع ما اضطروا الیه. اما جواز طبیب که ثابت نمی‌شود. ملازمه‌ای نیست بین ارتفاع حرمت کشف با ارتفاع حرمت نظر. یک مثال هم زد. اگر مکره بشود یک زنی بر کشف جسدش یا بر زنا دادن، بقیه می‌توانند بگویند حرمت کشف جسد از او برداشته شد، ارتفاع حرمت کشف جسد بر این زن، یعنی جواز کشف جسد بر این زن ملازمه دارد با جواز نظر ما؟ قابل گفتن نیست.

فقط این روایت صحیحه هست که منجی این زن بیمار است که نیاز دارد برای معالجه رجوع کند به این طبیب مرد، صحیحه ابی حمزة ثمالی: عن ابی جعفر علیه السلام سألته عن امرأة مسلمة‌ یصیبها البلاء من جسدها اما کسر او جرح فی مکان لایصلح النظر الیه یکون الرجل ارفق بعلاجه من النساء أ یصلح له النظر الیها؟ قال: "اذا اضطرت الیه فیعالجها ان شائت". این صحیحه می‌فرماید اگر این زن مضطر است به علاج این مرد، اشکالی ندارد این مرد او را علاج کند. و لو متوقف است بر نظر به او، متوقف است بر لمس او عادتا.

این نکته را بد نیست بگویم. اختلاف است که اذا اضطرت الیه این الیه به اصل علاج می‌خورد یا به علاج این مرد می‌خورد؟ آقای سیستانی فهم‌شان از این صحیحه این است که اضطرار به اصل علاج باشد؛ ولی علاج این مرد ارفق باشد. و یکون الرجل ارفق بعلاجه من النساء. و لو از این باب که آسان‌تر معالجه می‌کند، ویزیت کم‌تر می‌گیرد، راهش نزدیک‌تر است. ارفق است عرفا. ولی همان‌طور ظاهر کلام آقای خوئی هست و ما هم همین‌طور می‌فهمییم، قدر متیقن این است که قد اضطرت الیه، مضطر بشود زن به علاج این مرد. ارفق بودن کافی نیست. باید عرفا مضطر بشود به علاج این مرد و نظر این مرد به جسد او.

[سؤال: ... جواب:] الیه یا ممکن است به این علاج مرد برگردد یا به این نظر مرد؟ أ یصلح له النظر الیها قال اذا اضطرت الیه. اضطرت به نظر این مرد و علاج این مرد.

[سؤال: ... جواب:] اگر زن خودش بخواهد اگر نخواهد که مجبورش که نمی‌کنند بیا ما تو را علاج کنیم. اضطرار عرفی دارد ولی تحمل می‌کند. زور که نمی‌شود به این زن گفت. اگر خود زن مراجعه کند به طبیب و مضطر باشد عرفا به علاج این طبیب مرد علاج او اشکال ندارد.

[سؤال: ... جواب:] شاید می‌فرماید فرض تو که ارفق بودن این مرد است به علاج کافی نیست باید به حد اضطرار برسد.

این روایت هم که در علاج است. ولی آقای سیستانی ظاهرا یک ملازمه‌ عرفیه قائلند. در غیر علاج هم می‌گویند. می‌گویند اگر یک زنی است، حفظ جنین برای او حرجی است، و هنوز ولوج روح نشده است در این جنین. چون بعد از ولوج روح و لو به حرج بیفتد این زن از حفظ این جنین، و لو موجب مرگ این زن بشود حفظ جنین، احتیاط واجب می‌کند ایشان که کاری نمی‌شود کرد برای اسقاط جنین. انتظر حتی یقضی. که امام هم در تحریر دارند. که باید منتظر قضاء و قدر الهی باشیم. کاری نمی‌توانیم بکنیم. بگوییم این جنین را که انسان محترمی است ا از بین ببر خودت زنده بمان. مرحوم آقای تبریزی می‌فرمود ما می‌توانیم بگوییم از باب دفاع. این جنین و لو بعد از ولوج روح سلامتی مادر را به خطر انداخته است. مادر از خودش دفاع می‌کند. ولی مرحوم آقای تبریزی می‌فرمود که دکتر نمی‌تواند اسقاط کند این جنین را. خود این مادر دفاع کند از خودش. یک دارویی بخورد که این جنین یا ساقط بشود یا فوت بکند بعد طبیب بیاید جنین فوت شده را بیرون بیاورد.

[سؤال: ... جواب:] حالا آن بحث ها بماند جای خودش.

بحث این است که قبل از ولوج روح آقای سیستانی فرمودند من خیلی راحت می‌گویم مادر! حفظ این جنین و لو در آینده به حرج می‌افتی؟ علم به حرج داری؟ یا خوف ضرر داری و لو فی المستقبل؟ اگر بگوید بله؛ من علم به حرج دارم. یا علم به حرج در مستقبل یا الان خود این خوف از آینده ایجاد حرج نفسی و ؟؟ نفسی می‌کند برای من، این حرج است. آقای سیستانی می‌فرمایند من تجویز می‌کنم با لاحرج و لاضرر جواز اسقاط این جنین قبل از چهار ماهگی را. و ملازمه عرفیه دارد که دکتر هم می‌تواند مباشرت کند این اسقاط جنین را. اصلا ملازمه عرفیه بین جواز اسقاط جنین بر این مادر و جواز تصدی پزشک برای اسقاط جنین که آن هم ملازمه دارد با این‌که اولا لمس کند این زن را، نظر بکند چه بسا؛ چون می‌خواهد گاهی عمل جراحی بکند گاهی می‌خواهد بالاخره ایشان که می‌گوید دکتر که می‌تواند مباشرت در این کار نه این‌که نسخه بدهد، بیاید وارد عمل بشود که عادتا متوقف است بر نظر، لمس. تازه بالاتر از این خود اسقاط جنین که یکی از محرمات است بر طبیب حلال شد به صرف حرجی بودن این بر مادر. البته باید طبیب احراز حرج بکند. اصل بر اعتماد است و این حرف هایی که امروز در آمده، این ها درست نیست. باید احراز کند طبیب که این مادر به حرج می‌افتد و لو در مستقبل. آن وقت مجاز است طبق نظر آقای سیستانی به تصدی این کار.

ولی اصل اشکال این است: آقا! شما با لاحرج تجویز کردید این فعل را بر مادر. چه ملازمه‌ای دارد که این فعل بر دیگران بر پزشک هم جائز باشد؟ چه ملازمه‌ای دارد؟ واقعا اشکال آقای خوئی فی محله است.

[سؤال: ... جواب:] عرض کردم دیروز اطلاق دلیل لاحرج اگر اینجا شامل این زن باشد اثر عملی ندارد چون دیگران این کار را نمی‌توانند بکنند که این درست نیست برای این‌که خیلی وقت ها اهمیت به این مسائل نمی‌دهند. لغو نیست. پزشک هایی هستند مراعات نمی‌کنند برود سراغ آن ها. بر فرض یک جامعه‌ای است که در خواب ببینیم که همه متدین هستند، آن وقت اگر لغو است، اثر عملی ندارد، اطلاق، لغو است. خب اطلاق مقید به عدم لغویت است، جاری نشود. ... اطلاق مقید است عرفا و لبّا به عدم لغویت. عرض کردیم استصحاب عدم حاجب چرا اثبات نمی‌کند عدم غسل را؟ آنجا هم بگوییم لغو است این استصحاب بدون تعبد به این لازم عقلی. اگر لغو است جاری نشود. قید لبی دارد هر خطابی که اثر عملی داشته باشد. نه این‌که ما ضم یک امر اجنبی بکنیم به این حدیث برای تصحیح آن. مگر دلیل خاص باشد؛ دلیل خاص. ... دلیل خاص که نداریم در اینجا؛ اطلاق است. خب اطلاق اگر اثر عملی ندارد، جاری نشود. ... اطلاق است. ... شما ملتزم می‌شوید مثلا اگر کسی بر او حج واجب است، ولی اگر حج بر او واجب نبود سی ملیون را می‌آمد می‌داد خرج ازدواج یک جوانی از فامیل از آشناها می‌کرد. بگوییم چون وجوب حج بر این شخص موسر موجب حرج این جوان نیازمند به ازدواج است پس وجوب حج را از او بر داریم. حالا ممکن است بگویید این وجوب اصلا در این مورد آمده. اصلا در جامعه همین‌طور بوده دیگر. حالا این بحث دیگری است. اما اصلش هم خلاف مرتکز است. چون وجوب حج را بردارند چون اگر وجوب حج بر این آقای موسر بود این آقای موسر دیگر نمی‌توانست پول را بدهد به شخص نیازمند برای رفع حرج او. این ها عرفی نیست. ما جعل علیکم فی الدین من حرج ظاهرش این است که هر مکلفی تکلیف نمی‌شود به چیزی که خود او به حرج بیفتد.

ما دو تا توجیه ممکن است بکنیم:

یکی به لاضرر بخواهد تمسک بکند. بگوید لاضرر اطلاق دارد. ما جعل علیکم فی الدین من حرج ظهور در انحلال دارد. یعنی هر کسی بر او جعل نشده حکمی را که او را به حرج بیندازد. اما لاضرر یعنی ضرر مرتبط به شارع ما نداریم. خب آقا! این زن یا در مانحن‌فیه این بیمار متضرر می‌شود بخاطر وجوب مبیت در منی بر این ممرّض. و این ضرر را شارع گفت نفی می‌کنم این ضرر را به مقداری که دست من شارع است نفی آن. و این به این است که شارع واجب نکند بر این ممرض مبیت در منی را. یا حرام نکند بر این طبیب نظر به این زن بیمار را. ضرر هم از این زن بیمار بر طرف می‌شود. این لاضرر را بگوییم اطلاق دارد یعنی لاضرر علی ایّ انسان نتیجة‌ حکم شارع و لو این حکم شارع مربوط به دیگران باشد.

توجیه خوبی است ولی ما لاضرر را مفادش نفی نمی‌دانیم. اگر مفادش را نفی می‌دانستیم این توجیه خوبی بود.

[سؤال: ... جواب:] حالا حج اصلش ضرری است آن بحث دیگری است ولی در اینجاهایی که خطاب اصلش ضرری نیست قابل توجیه بود. عرض کردم وجوب حج باصله ضرری است. وانگهی بد حرفی نیست کسی بگوید اصلا وجوب حج برای اغنیاء اصلا در همین مورد است که اغنیاء اگر حج بر آن ها واجب نباشد یک عده‌ای هستند که پول را می‌روند به فقراء می‌دهند.

[سؤال: ... جواب:] نه؛ آقای خوئی لاضرر را قبول دارد ولی گفته لاضرر جاری نیست چون باید هر کسی نسبت به تکلیف خودش متضرر بشود نه از تکلیف دیگران. البته ممکن است آقای خوئی بگویند من که نمی‌گویم لاضرر ناشئ من الشرع؛ من می‌گویم لاحکم یکون سببا للضرر. حکمی که سبب ضرر است ما نداریم. و عرفا مثلا وجوب بیتوته در منی بر من سبب ضرر این بیمار نیست؛ سبب ضرر این بیمار این است که بیمار شده و اگر کسی نیاید پرستاری کند این ضررش ادامه دارد. ولی این درست نیست. بالاخره در مقام حکم شارع، شارع به من گفت نرو، پرستاری نکن از این بیمار چون باید بروی منی بیتوته کنی. این ضرر او بقائا مستند می‌شود به این حکم شارع.

[سؤال: ... جواب:] ما جعل علیکم فی الدین من حرج عرض کردم ظهور عرفیش این است که تشریع نکردم حکمی را که بر شما، ما جعل علیکم، بر شما، حکمی را که شما را به حرج بیندازد من تشریع نکردم. اما بر شما حکمی را تشریع کنم که دیگری را به حرج بیندازد، این نفی نشده. ... بیش از این ظهور ندارد که جعل تشریعی نکردم. یعنی تشریع نکردم بر شما حرج را. یعنی تشریع نکردم بر شما حکمی را که موجب حرج است. ... ما جعل عیکم نه ما جعل علی غیرکم. ما جعل علیکم انحلالی است. بر شما حکمی را که شما را به حرج بیندازد جعل نکردم. اما بر طبیب حکمی را که بیمار را به حرج بیندازد جعل نکردم؟ این از آیه استفاده نمی‌شود.

همان‌طور هم هست ما من محرم الا و قد احله الله لمن اضطر الیه لا لغیره.

بله؛ ممکن است شما به یک روایت صحیحه تمسک کنید که در ذیل لاحرج آمده: ان الدین لیس بمضیَّق یا لیس بمضیِّق. دین ایجاد تنگنا نمی‌کند بر مردم. یا الدین لیس بمضیَّق دین تنگ نیست؛ دین سهل است؛ الشریعة سمحة سهلة. این روایت را بخوانم. این روایت در بحث آب کر آمده. در بحث آب کر مطرح است که در این صحیحه امام علیه اسلام فرمود که آب کر است، ان الدین لیس بمضیَّق یا لیس بمضیِّق ما جعل علیکم فی الدین من حرج.

به نظر ما این روایت باز اشکال دارد استدلال به آن. چرا؟ برای این‌که در این روایت امام باز استدلال کردند به آیه شریفه. امام برای این‌که بفرمایند ان الدین لیس بمضیَّق یا لیس بمضیِّق استدلال فرمود به این آیه شریفه. ما چطور آیه شریفه را در نظر نگیریم؟

در موثقه ابی بصیر است روایتش: قلت لابی عبدالله علیه السلام انا نسافر فربما بلینا بالغدیر من المطر یکون الی جانب القریة فتکون فیه العذرة و یبول فی الصبی و یبول فی الدابة و تروث. قال ان عرض فی قلبک منه شیء فقل هکذا. فقل هکذا یعنی با دستانت، فقل هکذا قال یعنی اشار بیده، فقل هکذا یعنی دستانت را در آب تکان بده یعنی افرج الماء بیدک. که آن روث و... برود یک طرف. آن قسمتی که می‌خواهی استفاده کنی زلال بشود یک مقدار. ثم توضأ فان الدین لیس بمضیَّق یا لیس بمضیِّق فان الله یقول ما جعل علیکم فی الدین من حرج. به قرینه این تعلیل آیه دیگر ظهور پیدا نمی‌کند ان الدین لیس بمضیَّق در این‌که لیس بمضیَّق و لو ما حکمی را بر دیگران جعل نمی‌کنیم که شما به حرج بیفتی. نه؛ همان آیه ما جعل علیکم فی الدین من حرج را می‌خواهد بگوید که انحلالی است. ان الدین لیس بمضیِّق اگر باشد اشکال ما اقوی می‌شود اوضح می‌شود. ان الدین لیس بمضیِّق. این ظاهرش این است که دین مضیِّق بر مردم نیست یعنی هیچ حکمی را ما بر کسی جعل نمی‌کنیم که او به ضیق بیفتد. بیش از این عرف نمی‌فهمد. اما یک حکمی را بر طبیب جعل کردند این زن بیمار به ضیق می‌افتد. این روایت این را می‌خواهد بگوید؟ که ان الدین لیس بمضیِّق؟ عمده اشکال ما این است که در این معتبره ابی بصیر استدلال شده به آیه و ظهور آیه در انحلال است.

[سؤال: ... جواب:] ما جعل علیکم فی الدین من حرج. ما بر شما بر دوش شما حرج قرار ندادیم. قرار اعتباری بر دوش این زن نشده است. قرار اعتباری شده است بر دوش طبیب یک چیزی که طبیب به حرج نمی‌افتد دیگری به حرج می‌افتد. ... فقهیا هم بعید است التزام به این مطلب که هر کسی در عالم اگر از تکلیف من به حرج می‌افتد تکلیف من رفع بشود. یک زنی است، افتاد زمین، حالا اگر من بر ندارمش که اگر بخواهمش بردارمش باید لمس و این ها بکنم، فرض کنید یک مثال های خیلی عینی نمی‌زنیم که حالا فرض کنید یک زنی است صدایش آمد که داخل استخر افتاده. ... نه؛ غرق می‌شود که می‌میرد و این ها حفظ نفس محترمه حسابش جدا است. نه؛ یک مقدار دست و پا می‌زند، یک مقدار آب می‌رود در معده‌اش، یک مقدار حالت تهوع می‌گیرد به سختی می‌افتد این مجوز این می‌شود که من بروم بدن لخت این زن از استخر بیاورم بیرون؟ ما جعل علیکم فی الدین من حرج چه ربطی به تو داشت؟ اگر حفظ نفس او متوقف باشد فهو. اگر کسر و جرح شدید باشد فهو. اما این‌که تکلیف به صرف حرج دیگران برداشته بشود این بعید است که فقهاء ملتزم بشوند.

[سؤال: ... جواب:] حالا احکام مهمه را ما نمی‌گوییم. ... کجایش احکام مهمه است. بنده خدا باید چند روز درد پا و این ها تحمل کند. ... حالا یک وقت بحث های بالاتر است. لمس و نظر کی می‌گوید از احکام مهمه است. اما ما جعل علیکم فی الدین من حرج و... انصافا این ها التزام به آن ها سخت است.

و لذا ما اشکال‌مان تثبیت شد. لاوجه لجواز ترک مبیت بمنی بر ممرّض مگر این‌که پرستاری واجب باشد بر این ممرض و یا ممرض از ترک پرستاری خودش به حرج بیفتد یا خلاف ضرورت عرفیه باشد.

این راجع به استثناء اول.

[سؤال: ... جواب:] توجیه این کلام که حرج دیگران و یا ضرر دیگران موجب رفع تکلیف از من بشود یکیش عرض کردم لاضرر بود یکیش این روایت معتبره ابی بصیره بود که ان الدین لیس بمضیِّق یا لیس بمضیَّق که از هر دو ما خواستیم جواب بدهیم.

[سؤال: ... جواب:] حالا کسر و این ها را مطرح می‌کنید این ها از مذاق شارع می‌فهمیم. اما اگر کسر نیست درد چند روزه است. درد چند روزه را تحمل می‌شود خوب می‌شود. ... آن روایت که راجع به نظر بود علاج. ... بحث ما این است که اگر این زنی که فرض کنید لخت افتاده در استخر اگر من الان بروم در بیارمش... اصلا عرض طرف از بین نمی‌رود یک ساعت بعد نه او من را می‌شناسد نه من او را.

ما می‌گوییم اگر او به حرج می‌افتد دلیل نداریم بر رفع تکلیف از من. مگر این‌که کسری، جرحی، هلاک نفسی مطرح باشد که بحث دیگری است.

یک روایتی هم بود که قبلا خواندیم، روایت مالک بن اعین که از پیامبر نقل شده که از امام نقل شده که پیامبر اکرم به عباس بن عبدالمطلب اذن داد در ترک مبیت به منی بخاطر سقایة الحاج. سند روایت هم بعید نیست بشود درست کرد چون ابن ابی عمیر روایت می‌کند از مالک بن اعین در کتاب ثواب الاعمال. اما دلالتش در خصوص نیازهای عمومی است. و شاید هم اصلا بالاتر از نیازهای عمومی است؛ شاید ضرورت‌های عمومی بود. قضیة خارجیة؛ اطلاق ندارد. اولا موردش نیازهای عمومی است؛ نمی‌شود تعدی کرد به نیازهای فردی. و ثانیا: ممکن است اصلا ضرورت های عمومی باشد نه صرف نیاز. بله اگر ضرورت های عرفی عمومی باشد می‌شود تعدی کرد. اما تعدی کنیم به مطلق نیازهای عمومی، پلس راهنمایی و رانندگی است، باید بایستد در خیابان های مکه به نوبت، آقا! این حرف ها چیه؟ حج بجا آوردی برو منی بیتوته کن، حالا فوقش این است که دو تا ماشین هم تخلف می‌کنند از چراغ قرمز عبور می‌کنند، کم له من نظیر.

استثناء دوم که مطرح شده عبارت از این هست که شخص برای اشتغال به عبادت در مکه ترک کند مبیت به منی را.

آقای خوئی فرمودند که ما قبول داریم اشتغال به عبادت در مکه را اما اولا: مکه قدیمه. هتلت کجاست؟ در این مناطق جدیده مکه که معمولا هم آنجاست، می‌خواهی در هتل بنشینی مدام الله اکبر الحمدلله سبحان الله بگویی، مکه قدیمه باید باشد. این یک. البته بنابر احتیاط واجب. دو: اگر در مکه‌ هستی از اول شب تا اذان صبح مشغول عبادت باش الا به مقدار نیازهای ضروری، یک مقدار أکل است، نه این‌که یک سفره‌ای پهن کنند یک ساعت تنقلات بخورند. به مقدار حوائج ضروریه در اکل و شرب و رفع حاجت. اگر از منی می‌آیی شب، ما بقی من لیلته، رسیدی به مکه تاخیر نینداز، مشغول عبادت بشو.

به نظر ما این استثناء تمام نیست. قدر متیقن از جواز ترک بیتوته در منی برای کسی است که مشغول مناسک حج باشد، مشغول اعمال حج باشد. روایاتی که داریم صحیحه معاویة بن عمار می‌گوید الا ان یکون شغلک نسکک. که این راجع به اشتغال به نسک است. و ظاهر نسک هم یعنی مناسک حج نه مطلق عبادت. ولی آنی که منشأ شده که آقای خوئی وفاقا لجماعة و لعلهم المشهور تعمیم بدهند حکم را به مطلق عبادت صحیحه دیگر معاویة بن عمار است: قال سالت اباعبدالله علیه السلام عن رجل زار البیت فلم یزل فی طوافه و دعائه، حالا این دعائه روشن نیست ضمیر بر می‌گردد به طواف یا به رجل؟ ولی بهرحال اگر به رجل هم بر گردد ظاهرش این است که دعاء مربوط به همین مناسک حج بوده چون بعدش دارد: و السعی باز دارد و الدعاء. لم یزل فی طوافه و دعائه و السعی و الدعاء. این یا قرینه است که مراد دعاء طواف و دعاء سعی است یا اگر دعاء الرجل است مربوط به همین مناسک حج است که زیاد هم طول می‌کشد ممکن است چندین ساعت طول بکشد چون وقف علی الصفا و دعا بمقدار قرائة سورة البقرة. سوره بقره چقدر طول می‌کشد آن هم یک وقوف به صفا.

[سؤال: ... جواب:] حالا این روایت این است: عن رجل زار البیت فلم یزل فی طوافه و دعائه و سعیه و دعائه حتی طلع الفجر این می‌خواهد بگوید که طلع الفجر. قال لیس علیه شیء کان فی طاعة الله عز و جل.

مشهور گفتند این تعلیل جواز ترک بیتوته در منی است. چرا جائز شد ترک بیتوته در منی بر این شخص؟ چون این کارش اطاعة الله هست. العلة تعمّم. پس اشتغال به مناسک حج خصوصیت ندارد. اشتغال به کل ما یکون اطاعة لله جائز بجای مبیت در منی.

می گوییم اگر این‌طور است پس مکه‌اش را از کجا آوردی؟ یک. ثانیا: عبادت را از کجا آوردی؟ عبادة الله و لو در توصلیات. گفت عبادت جز خدمت به خلق نیست که حرف نادرستی است ولی خب این هم یک مصداقی برای اطاعت است. می‌آید مشغول رفع نیازهای مردم می‌شود. ولی این را قائل نشدند.

تامل بفرمایید احتمال دیگری که ما می‌دهیم وفاقا لبعض الاعلام این است که این ترک مبیت به منی را نمی‌خواهد بگوید. می‌خواهد بگوید کسی که مشغول مناسک حج است، کفاره ندارد؛ چون در این کاری که کرد که مبیت به منی را ترک کرد، مشغول عبادت شد گناه نکرده ما به او اجازه داده بودیم که مبیت در منی را ترک کند بیاید مشغول عبادت بشود. اما آیا شارع اجازه داده به این‌که بیایی در هتل ذکر بگویی؟ این را به شما اجازه داده؟ این اول الکلام است.

تامل بفرمایید ان شاء الله تا فردا.